

پس و پیش بهمن ۵۷ در یک نگاه

بقیه از صفحه ۱۳

به شعارهای مذهبی مردم را تهییج کرده و به میدان بیاورد، چه کسی قادر به ایستادگی است؟ تشکیلاتی سراسری برخوردار از امکانات وسیع مالی همرا با استفاده از احساسات مذهبی مردم قادر است که خود را به سرعت با شرایط هماهنگ کند و با پذیرش یک مرکز هماهنگی و اتوریته آن که مقام مذهبی تعریف شده در مذهب شیعه را داراست، توان بالایی از قدرت و نمایش توده ای را به نمایش بگذارد. در مقابل این سازمان وسیع و فراگیر که در حکومت شاهنشاهی نیز در قدرت سهیم است، و نقش تعیین کننده آن در قانون اساسی بعنوان شریک قدرت مشخص و تعریف شده است، و همه مزایای یک حزب سیاسی را داراست. سازمانهای سیاسی دیگر آنچنان کوچک می نمایند که با همه توانایی هایی که ناشی از آرمان خواهی آنان است، چون قطره ای در دریا گم می شود. سرکوب گسترده سازمانهای ترقی خواه و چپ و قتل خیابانی آنان و یا دستگیر کردن و به چوبه دار سپردنشان توسط ساواک و دیگر سازمانهای به ظاهر امنیتی از یک طرف و باز گذاشتن دست سازمانهای مذهبی و تشکیلات ارتجاعی و عقب مانده از جانب دیگر، حاصل جمعی دارد که در بهمن ۵۷ خود را بنمایش می گذارد. اقبال بخش روشنفکری جامعه به سوی سازمانها و تشکلات چپ و ترقیخواه، آنقدر نیست که بتواند آنان را در برآورد نیرو و سازماندهی آنها در فعل و انفعالات سیاسی قابل محاسبه کند، زد و بند های پشت پرده با قدرتهای بزرگ و ذینفع اوضاع را چنان به سود جریان ارتجاعی چرخانده که مخالفت با آنان به مثابه مخالفت با مردمی است که در صحنه هستند و آنان آماده اند تا به اشارتی وارد عمل شده و چون سیل بنیان کن همه چیز را درهم بکوبند. به زبانی دیگر در بهمن ۵۷ بخش نامرعی قدرت که همان روحانیون جاخوش کرده در بالاترین مقام های تصمیم گیری حضور دارند، و از انقلاب مشروطه به بعد در لوای به ظاهر مشروطه، مشروعه خود را به پیش می برند به قدرت رسید و بخش مکملی آن که شاه و دارو دسته اش می باشند از قدرت حذف گردید. یعنی یکبار

دیگر قدرت گرده عوض کرد و روی دیگر سکه را به نمایش گذاشت. هرچند در گیرودار مشروطه و مشروعه، شیخ فضل اله نوری بدار آویخته شد اما نظرات او در بالاترین سطوح قدرت به رسمیت شناخته شد و با بهای خون او این جریان به سایه خزید و ماندگار شد. ممکن است در این نگاه سردستی به سیر حوادث بعضی از خوانندگان دوباره این انگاره که همه چیز را به چشم توطئه می نگرند و در پس هر اتفاقی به دنبال دستهایی نامرعی است بدانند. اما واقعیت این است که آنچه ما با پوست و گوشت و استخوانمان تجربه کردیم، نمی تواند سوای این باشد. در روزهای گرم قیام بهمن من جزء اولین افرادی بودم که همراه مردم به محل استقرار لشکر یک گارد وارد شدیم. آن همه بهت و ابهت ساخته و پرداخته برای این بازوی مستحکم رژیم شاهنشاهی به یک چشم به هم زدنی همچون قطره ای برف آب شده بود و در ساختمانهای پادگان حتی یک نفر هم پیدا نبود. سؤال اینجاست که در جلسه ای که روسای و فرماندهان ارتش در محل ستاد آن تشکیل داده بودند به چه علت ارتش اعلام بی طرفی کرد؟ ارتشی که تحت نظارت فرماندهان آمریکایی و مستشاران آنها بود و به عنوان ژاندارم منطقه از آن یاد می شد، حالا وارد یک زد و بند و معامله شده بود و در این موقعیت از صحنه بیرون می رفت تا همه کارها بدون کوچکترین مشکلی همانطور که برنامه ریزی شده بود پیش برود. ولی از طرف دیگر خمینی و دیگر رهبرانی که به توافق رسیده اند برای سوار شدن بر موج و بدست گرفتن کنترل آن به همه رموز و افت خیز این جنبش آشنایی دارند. شعار اساسی مبارزه با رژیم وابسته پهلوی که "استقلال" بود و سالها جریانهای سیاسی و فعال برسر آن بحث کرده و به تفاهم و توافق رسیده بودند را مال خود کرد. او می دانست که جبهه ضد دیکتاتوری ای که مورد توجه جریانهای سیاسی است همراه با شعار "آزادی" جزء ارکان این قیام است و باید دیگر خواسته های خود را بر این دو شعار محوری استوار کند. بنابر این شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" را مطرح می کند که بلافاصله پس از طرح این دو خواسته اساسی و مردمی اول، خواسته ای را جا می اندازند که هیچ کس درک درستی از آن ندارد. مقابله با جمهوری اسلامی طرح شده از جانب خمینی چنان با دو شعار دیگر گره می خورد که جدا کردن آنها از یکدیگر کاری بود که از عهده هیچ نیرویی در

سازمانهای مترقی و چپ را سازمان می دهد و ارگانهای سرکوب را وارد عمل می کند تا با پاکسازی مخالفان فصل دیگری از قتل و کشتار را در تاریخ همیشه خونبار ایران بگشاید.

اما امروز بعد از بیست و پنج سال از آن اتفاق مخالفان و اپوزیسیون مترقی این رژیم، در سازماندهی یک ائتلاف بزرگ برای مقابله با حکومت ترور و وحشت حاکم بر ایران در تلاش است. پراکندگی مشکل بزرگ جامعه سیاسی ایرانی است و برای رسیدن به حداقل هایی که لازمه یک وحدت است، سالهاست که دست و پا می زند. شعارهای گونه گونه ای که مطرح می شود بیشتر تلاش دارد تا گروههای کوچک را گرد هم آورد و محملی باشد برای تلاش در راه رسیدن به وحدت بزرگ. اما اشکال اساسی اینجاست که بدون اتحاد عمل، تلاش برای اتحاد های دیگر به سرانجامی نمی رسد. این است که ضد انقلاب وابسته به امپریالیسم از یک طرف و جریانهای وابسته و یا حامی جمهوری اسلامی از جانب دیگر تمام تلاش خود را برای جلوگیری از چنین اتفاقی می کنند. زیرا با پاگرفتن یک اتحاد و جلب اعتماد مردم به آن، اپوزیسیون خواهد توانست که استبداد مذهبی حاکم را از جا به جنباند و دریک مبارزه رود رو و همه جانبه آنرا به زیر کشد. فاز مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی هیچگونه تغییری نکرده و بلکه رادیکال تر هم شده است. عملکرد دوباره سران رژیم بعد از سالها و تلاش برای یک پاکسازی مجدد از مخالفان نظری و عملی، گروه هایی در داخل حکومت را نیز به فکر واداشته و اعتمادش به رژیم را نیز سست کرده است. بنابر این اپوزیسیون آن نه تنها بر شعار سرنگونی خود استوار است بلکه با بدست آوردن شواهد جدید حقانیت این خواسته را مستدل تر هم می کند. به همین دلیل است که گاهی شعارهای طرح شده از جانب اپوزیسیون بدلیل عدم وجود یک روال درست و منطقی، بحث های اصولی و توجیهی پیرامون آن انجام نمی گیرد، و با دست بکار شدن بخش هایی از مرکز پخش خبرهای جعلی و تحت فشار قرار دادن بدنه جامعه ای که در طرح این شعارها هیچ نقشی نداشته است و توجیه هم نشده است، آنان را به عکس العمل های تند و میدارد. این عدم پیوند ارگانیک بدنه

بقیه در صفحه ۱۹